



۲۰۱۷/۰۶/۱۵



ملالی موسی نظام

خشونت بر زن و دختر مظلوم افغان حدودی نمی شناسد



تقدیم به روح پاک مر جان، شاخه گلی شکسته

داستان اول:

در حدود دوازده سال قبل مضمونی که بر حوادث و واقعات تلخ و واقعی حیات دردناک عده ای از زنان و دختران افغان در داخل مملکت و حتی در خارج مخصوصاً در بعضی از ممالک غرب مترقی «ا» رونما میگردید، تحریر داشتم که زندگی رقت بار و غیر قابل باور زنان و دخترانی را به نام های دیگری، به وضاحت بیان میداشت که از تقدیر بد، آنان عملاً بازیگران محنت کشیده واقعی بودند. این نوشته نه تنها با آگاهی و چشم دید نویسنده از جریانات مبرهن روزگار عده ای از آنها تحریر گردیده بود، بلکه به نحوی خود از قضاء در رویداد های حیات محنت بار شان سهمی هم داشته ام.

در همین امریکای به ظاهر آراسته به آزادی های فردی و حقوق بشر و البته حقوق حقۀ زن، شاهد داستان غم انگیز خانم افغان جوانی بودم که از بیداد و مظالم حیوانی شوهر و خانواده وی، بعد از اینکه حیاتش با طفلی که در وجود می پروراند، بار بار به خطرات جدی حیاتی مواجه گردیده بود، از طریق مؤسسه خیریه دولتی به این جانب معرفی گردید. این خانم که از پشاور با فریبکاری اینکه خانم اولی فوت نموده و فرزندان ازدواج کرده و رفته اند، به نکاح مرد کلان سالی در می آید و راهی امریکا میگردد، در حالیکه خانم و فرزندان مرد حیات

مستقلی در ایالت دیگری داشته و از نقشه شوهر و پدر متقلب که با مادر وی طرح گردیده بود، در آن زمان اطلاعی نداشتند.

حین ورود به واشنگتن، زحمت پرستاری مادر علیل شوهر طوری بر زن جوان تحمیل میگردد و خود نو عروس به غذای بخور و نمیر اندکی و با مراقبت شدیدی تحت کنترل قرار می گیرد، طوری که حتی امکان شنیدن صدای فامیل از پشاور بر رویش مسدود میشود و حتی حق پائین شدن از زینه و بیرون رفتن از منزل را نداشته است. زندگی وقتی به یک جهنم واقعی مبدل میشود که خبر حامله داری وی مطرح می گردد و برای سقط جنین از دختر بی پناه، به لگد و مشت و لت و کوب شوهر و مادر وی، پذیرایی وحشیانه ای صورت می گیرد.

داستان طولانی مظالم بر یک زن بی دفاع و محتاج افغان توسط یک مادر و پسر وحشی طبیعت، در یک سرزمین مترقی را میتوانیم درج صفحات کتابی بنماییم که از باور اشخاص رحم دل و انسان های مترقی، به دور می باشد.

همانطوریکه خداوند یار بی کسان است، بعد از آشنایی با نسرين، زن محنت کشیده، در حالیکه با وجود اعمال وحشیانه و خشونت های غیر انسانی ای که از جانب شوهر بر آنان عارض گردیده بود، نوزاد و مادر هر دو صحت داشتند و مدتی را در یک خانه ای که برای پناه بردن چنین اشخاصی موجود بوده، سپری می نمودند.

زمانیکه قضیه لت و کوب و شکنجه های غیر انسانی از ماورای دیوار های منزل توجه همسایه ای را جلب مینماید و این همسایه خیرخواه موجبات فرار نسرين را فراهم می آورد، شوهر و مادر وی از ایالت ورجینیا ناپدید میگردند؛ طوری که بعد از مراجعه به دفتر سابق شوهر، اطلاع حاصل می شود که وی حتی برای دریافت تقاعدی خویش هم مراجعه ننموده و «کاملاً» با مسدود نمودن حسابات و ترک آپارتمان کرایبی، از دسترس پلیس فدرال دور میشود.

سالهای زیادی با نسرين رابطه داشتم دخترک زیبایش که اسمش بهار است به کودکستان شامل شد و توانست با حقی که دولت منحه یک تبعه متولد در امریکا برای او فراهم نمود، هر دو را قانوناً مقیم این مملکت نماید و نسرين هم در یک کورس انگلیسی شامل شده و شروع به کار نمود.

اینهم جریان بعدی که جنایت و خشونت با عدالت خداوندی نه باید تا اخیر پوشیده و بدون مجراء بماند، در جریاناتی که با نسرين تماس داشتم، از وی شنیده بودم که شوهر ظالم گاهی با اعضای فامیل در یک شهر امریکا تلفونی حرف میزد که وی آن شهر را برای من اسم برد، من در آن مرحله، صرف حدس زدم که شاید فامیل مرد فراری مقیم آن شهر باشند. افغانان مهاجر در مناطق مختلفه خواهی شناسایی و روابطی با هم میداشته باشند. از قضاء یکی از دوستان مقیم کلیفورنیا فامیل بزرگی در آن شهر داشت که به کمک آن بندگان خوب خدا، عکسی از شوهر فراری و فامیل وی که در یک عروسی اشتراک نموده بودند، تهیه شده و با نمبر موتر وی به دست ما رسید که به اداره سوسیال که برای حمایت از نسرين و طفل وی هنوز دوسیه جنایات تحمیل شده بر آنان را فعال نگهداشته بود، معلومات شخص فراری تسلیم گردید، از بقیه ماجرا اطلاعی نداریم. خداوند همه جنایتکارانی را که دست باز به خشونت بر زن و دختر افغان داشته اند، با رسوایی به جزای اعمال شوم شان برساند. آمین!

داستان دوم:

در زمانیکه در خاک پاک وطن مقیم بودیم، ترجمه کتابی را از یک نویسنده زن امریکایی مطالعه نموده بودم به نام «دو چهره از حواء» که بعد ها فیلمی در هالیوود از آن تهیه گردید. دقیقاً این کتاب جریان زندگی زنی را به تصویر می کشید که کاملاً دو شخصیت متضاد و متفاوت داشت و در جریان حیات به هر شخصیتی که قرار میگرفت، در همان قالب کاملاً شناخته و معرفی میگردد، مثلاً اگر با تظاهر به رحم دلی و کمک و محبت به دیگران اقدام می کرد، انسانی بود شریف، خیر خواه و دوست داشتنی و نهایت مهربان، ولی در قالب دیگر، نه از دزدی در مغازه ها روی گردان بود نه به اشد ضرر رسانیدن و تظلم بر دیگران چشم می پوشید.

مطالعه این اثر در آن سنین در حقیقت امکانات استثنایی ای یک حالت خاص را در احوال انسان ها که قبلاً تجربه ای در مورد آن نداشتیم، بر من آشکار نمود و سال های بعد زمینه تجاری را هم عملاً فراهم نمود. ناگفته نماند که در سال های ۸۰ میلادی که در همین امریکا در یک بوتیک زنانه کار میکردم، با یک مشتری مواجه شدم که از قضاء با امکان یک فیصد در حیات ما انسان ها، همان خانم نویسنده کتاب «دو چهره از حواء» مقیم ایالت ورجنیا بود که توسط صاحب مغازه پذیرایی و معرفی گردید. تا شنید من کتاب ویرا در مملکت خودم مطالعه نموده ام بسیار متعجب گردید...چه دنیای کوچکی!

انسال های دو شخصیتی که بیشتر جنون کتمان عادات و خواسته های منفی و مظلومی را که بر دیگران وارد می نمایند، دارند برعکس، میکوشند تا در انظار انسانی رحمدل، با حیثیت، صاحب شرف و وقار و نهایت مهربان بر اطرافیان و مخصوصاً اعضای فامیل خویش، معرفی و باور گردند. ولی آنچه را در طینت واقعی چنین اشخاص دو چهره مضمحل است، مگر تا کی با فریب و خدعه میتوان پنهان نمود.

نمونه بارز چنین یک شخصیتی با دو برخورد اجتماعی متضاد در حقیقت در حیات پر از رنج و تألم زنی در غرب که حقوق و امتیازات زن و دختر بر مبنای دیموکراسی و حاکمیت قانون استوار است، در چهار دیواری سیاه منزل، برای سال های متمادی - یعنی بدون شک عمری سایه شوم خود را با شکنجه های روحی و جسمی غیر قابل باور پخش نموده بود؛ در حالیکه حقیقت ماجرا تا مدت زیادی از انظار پنهان بود. اما در حالیکه انسان فقط یک بار زندگی میکند، چنین مصیبت عظیمی را در حالیکه در فضای بیرون ماتمکده منزل و در جهان آزاد، عدالت، بازخواست و طرق ابتیاع آسایش و یک زندگی شرافتمندانه، فقط با مراجعه به یک مرجع مسئول و یک مددگار اجتماعی و مخصوصاً مبارزین حقوق زن، میسر بوده است، چرا نباید از حق خویش دفاع نمود؟!!

همان طور که پدیده های والای شخصیت انسانی را میتوان در وجود مردمان مختلفه اجتماعات بشری اعم از بیسوادان، علماء، اهل کسبه و همه آنانی که معتقد به شرافت بوده و ایمان به صداقت در راست کاری داشته و بنی آدم را اعضای یکدیگر بشمارند، سراغ نمود؛ برعکس، نمونه های بارزی از خیانت پیشگی، فریب، منافقت و دو روی ها را که در لحاف تزویر و ریا پیچیده باشند، هم گاهی میشود که حتی در طینت اشخاص صاحب علم و کمال ظاهر فریب جست و جو نمود. مثلاً در داستان های تلخی از نمونه های گوناگون حیات خشونت بار زنان افغان در همان سال های قبل هم تحریر داشته بودم که:

ای صاحب فضایل درین خرابه منزل داکتر شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل

بر عکس داستان تلخ خانم افغان اولی که در بالا ذکر شد و نصایح و پیشنهادات برای نجات وی از آن منجلابی که شوهر متقلب حتی سند ازدواج رسمی ای از وی در امریکا نداشت، به تدریج مؤثر واقع شده و حیات متفاوتی با آینده روشن برای خود و فرزندش فراهم گردید، دوست اروپایی ما خود و فرزند دلبندهش عمری را شاهد و ناظر حقایق تلخ و مظلومی گردیدند که روی انسانیت را سیاه می سازد؛ طوریکه با تلخی های بیشمار، در عقب خود به جز افسوس و تأثر چیزی باقی نمی گذارند.

چون درین ماجراء سال های متمادی گروهی از دوستان قدیم و آگاه مقیم امریکا که اکثراً مانند خود رفیق محنت کشیده ما اکثراً خانم های منور وداکتران طب بوده، هر یک از جریان چنان مظلوم و خشونت در زندگی ویران وی با وجود کتمان دوست ما، «بالاخره» مطلع گردیده و راه حلی برای آن جست و جو مینمودند، یکی از «دیتروایت»، دیگری از «سان فرانسسکو» و آن یکی از «لاس آنجلس» با دوستان ایالت «ورجینیا و مریلند» به شمول اینقلم، نهایت تلاش نمودیم تا گره کشای چنان مشکل عظیم و حیاتی همجنس و دوست راه دور خویش شده باشیم، ولی با استقامت دوست فدایی ما در ادامه چنان حیات تلخ و محنت بار خود و فرزند، تلاش مایان هرگز جایی را نگرفت.

در پایان شاید سرنوشت چنان مقدر نموده بود که خانم افغان منوری با داشتن علم و تحصیل عالی، همسر بردبار، مادری نمونه، متحمل و فداکار، دوستی وفادار و مهربان در یکی از ممالک اروپایی که خود هم به مقام والای داکتری طب در وطن پذیرفته شده بود، با فرزند بینوایش با تحمل سالیان دراز خشونت و شکنجه های یک انسان دو رو و متقلبی را پذیرا گردد. در پهلوی تلاش اینقلم، منحیث مبارز حقوق زن افغان، شخصاً در جریان مسافرت ها در دیدار های ما در اروپا، سال های متمادی پیشنهاد انتخاب راه نجاتی را مطرح نمودم، ولی با معذرت از او باید اذعان نمود که، دوام این تراژدی المناک، قسماً با بی تصمیمی و یا پایداری وی در دوام زیست در چنان جهنمی شد، که نباید می گردید. او خود آگاه بود که اگر پا از آن محنت کده به نام سرپناه، بیرون گذاشته و به اداره مسئول خدمات اجتماعی مراجعه نماید، نجات خود و فرزندش تضمین میگردد، ولی در لفافه عقیده مندی یک زن افغانی که با لباس سفید به خانه شوهر باید برود و با کفن سفید بدر شود، علی الرغم خشونت های غیر انسانی و خیانت های آشکارا بر حریم زناشویی و موجودیت معشوقه های متعدد که شوهر ضعیف النفس، بیدریغ چون قطعه برنده، به همگان معرفی می کرد، سال های جوانی و امکانات یک حیات پر از صلح و آسایش را برای خود و فرزند، دقیقاً به هدر داد و پافشاری و مجادله دوستان و نصایح خردمندانه آنان را با قربانی نمودن علنی خود و فرزند، متأسفانه نه پذیرفت.

گفتیم که دردا که درین جهنم واقعی دنیایی، نو نهالی معصوم چون دسته گلی در شوره زار، هر صبح چشم به دنیای درد آلود، تاریک و سهمناک می کشود و با نا امیدی سر از بالین غم بر میداشت تا ناظر و شاهد شکنجه های غیر انسانی مادری غرق در سکوت، و مرحمی بر زخم های التیام نا پذیر وی گردد. آنچه دخترک بینوا را بیشتر از آلام سیه روزی مادر و درد جانکاه قلب و روح خودش می آزد، روش و طرز برخورد متجانس و ضد و نقیض پدر بود که با مهارت غیر قابل تصویری، با باشندگان ماتمکده ای به نام «خانه»، محیط کار، بر خورد با مریضان و مراجعین محتاج کمک «!» و مردم بیرونی داشت؛ مخصوصاً که سالیان دراز در اجتماع،

آشنایان و دوستان مشترکی که مانند ما فریب خوردگان در غفلت بوده اند، از موجودیت دوزخی چنین سهمناک در ماتم سرایی در قلب اروپا، در بیخبری مطلق قرار داشتیم.

باور داریم که بعد از کودتای منحوس و ملت سوز ثور و ادامه مصائب روز افزون آن بر مردم بینوا و مظلوم افغانستان و ویرانی یک سرزمین آباد، آزاد و سربلند، امراض روحی و جسمی خانمان سوز نه تنها در خود کشور جنگ دیده به صورت سرسام آوری رو به تزاید است، بلکه هموطنان ما در خارج از وطن هم به انواع بیماری های مهلک و حالات روانی گوناگون و فشار اعصاب مبتلاء می باشند. اگر دختر جوانی با تحصیلات عالی درخشان، فهم و علمیت قابل افتخار و بی نظیر، افغانستان دوستی و وطن پرستی بی شباهت، یک تنه خدمات گوناگونی را در راه معارف، خیریه و در پهلوی صد ها بی نوا و محتاج وطن انجام میدهد، ظاهراً با قناعت فکری و وجدان صادق برای خدمت و دسترسی به مردم وطن خویش، بعید است که درد های استخوان سوز روحی و امراض غیر قابل علاج جسمی، در عین شگوفایی و عنفوان شباب با سرنوشت سیاه مرگ، چهره در نقاب خاک بکشد؛ مگر اینکه از کودکی بر عکس ظاهر آرام، اعتماد به نفس و داشتن شهامت عالی تا آخرین لحظه حیات، روانی آزرده از جفا و خشونت که عمری ناظر و شاهد بوده، صدمات غیر قابل جبران بر روح حساس و جسم نحیف وی وارد نموده باشد. خداوند عالم است.

داستان غمناک زنان و دختران افغان در وطن و حلقه های مهاجرت با نمونه هایی که درینجا ذکر گردید، نه آغاز یافته و نه انجامی برای آن متصور است، ولی آنائیکه از نعمت سواد کافی و آشنایی با حقوق و مزایای قانونی زن در هر اجتماعی قرار دارند، به خاطر بیاورند تا زمانیکه خود شان از حقوقی که قانون و اجتماع برای شان قابل گردیده دفاع نمایند، با تقبل خشونت و مظالم، فرصت ها را از دست بدهند، دیگران، همان طوریکه در بالا ذکر شد، اکثراً با همه تلاش، کاری را در بهبود حالت آنان از پیش برده نمیتوانند.... طوریکه ما دوستان از هر گوشه حلقه مهاجرت نتوانستیم دوست مشترک خویش و نهال برومند حیات وی را مشکل گشا گردیده نجات دهیم. هیئات!

در مورد یکه تازانی که در کجراهه روان اند و با تئویر، دو رویی و تحمیل مظالم بر دیگران، به هیچ شکلی از تغییر روزگار، درس عبرتی نمی آموزند، شاید که روزی در پنجه عدالت پروردگار عادل و بی نیاز و ناظر و شاهد اعمال بندگان غافل، به جزای خطا کاری ها و روش دوگانه و فریب و خدعه، آنچه را سزاوار اند نائل آیند. چنانچه که مشاهده گردیده است که: چوب خدا صدا ندارد، اگر زد دوا ندارد.

با تقدیم دعا و آرزوی صبر و شکیبایی به دوست غم دیده ما، از بار گاه ایزد متعال، جایگاه مرجان دختر اصیل، فرشته ارزشمند افغان را در بالا ترین مقام بهشت الهی تمنا نموده و یاد عزیزش را در دل های آکنده به غم و افسوس همه دوستان، جاودانه میخواهیم. آمین!

کی رفته بی زدل که تمنی کنم ترا کی گشته بی نهفته که پیدا کنم ترا

پایان